

نگاهی به مواضع سیاسی امام باقر علیه السلام



ابوالفضل هادی منش

نگاهی کلی به شرایط سیاسی

حاکم

با نگاهی کوتاه به سیره خلفای بنی امیه، به خوبی فهمیده می شود که روش آنان در حکمرانی بر پایه زورگویی و خفقان برای تثبیت پایه های قدرت بنا شده بود تا با اتخاذ این شیوه، مردم را از اندیشه انقلاب دور کنند و نیز اهل بیت را منزوی و مردم را از اطراف آنان پراکنده کنند.

روشن است که افسار گسیختگی این حکمرانان در بهره گیری از لذتهای دنیایی و اظهار ضدیت آنان با اهل بیت علیهم السلام، همه نوع صلاحیت آنها را در

حاکمیت جامعه اسلامی سلب می کرد و از آنان درندگانی می ساخت که برای شهوت پرستی، قدرت طلبی و فزون خواهی خود به هر جنایتی دست می زدند و از ریختن خون هیچ کس باکی نداشتند و این تازه یکی از روشهای آنان در عرصه سیاست بود.

آنان با پی بردن به نقش انسان ساز احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان او در تربیت انسانها و بارور کردن اندیشه های ظلم ستیزی، عدالت خواهی و خدا باوری، برای از بین بردن این کلمات گهربار بسیار کوشیدند و حتی با جعل احادیث، صدمات

عایشه می‌گوید: «وقتی عبدالملک به خلافت رسید قرآن را به گوشه‌ای انداخت و گفت: این واپسین دیدار من با تو بود».^۴

او شراب می‌نوشید و به اخطل شاعر دربار می‌گفت: در وصف شراب برایم شعری بسرای.^۵

او پس از قتل عبدالله بن زبیر خطاب به مردم گفت:

«بدانید که من، یزید - آن خلیفه

جبران‌ناپذیری بر فرهنگ اسلام وارد کردند و همه این تلاشها تنها با هدف تحکیم پایه‌های قدرت بود؛ بدون آنکه کوچک‌ترین هراسی از پی آمدهای سوء و جبران‌ناپذیر آن در اعتقادات مردم داشته باشند و برای لحظه‌ای در این اندیشه فرو نرفتند که به هر حال، خلیفه جامعه اسلامی و جانشین پیامبر اسلام در حاکمیت بر مسلمانان هستند. **چهره و عملکرد حکمرانان معاصر**

با امام

الف. عبدالملک بن مروان

مروان بن حکم بیش از نه ماه خلافت نکرد و فقط توانست پسرش عبدالملک را ولیعهد خویش کند.^۱ او در سال ۶۵ هـ. ق به خلافت رسید.^۲ به شعر علاقه‌مند بود و دوست داشت که همواره مدح خود را بشنود. او فردی بخیل و دنیا دوست بود و از ریختن خون انسانها باکی نداشت. حکام او نیز به سان خودش خون‌ریز بودند که از آنان می‌توان حجاج بن یوسف ثقفی را نام برد.^۳ او پیش از رسیدن به خلافت اهل قرائت قرآن بود، ولی پس از رسیدن به خلافت، از آن دست برداشت. ابن ابی

۱. نک: یوسف بن عبدالله بن محمد بن عبدالبر القسطنطینی، الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ هـ. ق، چاپ اول، ج ۳، ص ۴۴۴، عزالدین بن اثیر ابی الحسن علی بن محمد الجزری، اسد الغابة فی معرفة الصحابه، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۹ ق، ج ۴، ص ۳۶۸، خیرالدین زرکلی، الأعلام، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۸۹ م، چاپ هشتم، ج ۷، ص ۲۰۷.

۲. الأعلام، ج ۴، ص ۱۶۵، تاریخ الیعقوبی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر، ۱۹۷۷ م، ج ۲، ص ۲۱۷، ابوالحسن علی بن الحسین المسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰ ش، چاپ چهارم، ج ۲، ص ۹۵.

۳. مروج الذهب، ج ۲، ص ۹۵.

۴. تاریخ الخلفاء، جلال الدین سیوطی، بیروت، دارالقلم، ۱۴۰۶ ق، چاپ اول، ص ۲۴۲.

۵. تاریخ الخلفاء، ص ۲۴۸.

نادان - نیستم. پیش از من حکمرانانی بودند که از بیت‌المال می‌خوردند و به دیگران می‌دادند [تا فرمان‌برداری کنند] ولی بدانید که من دردهای این امت را فقط با شمشیر مداوا می‌کنم تا همگی فرمان‌بردارم شوید. بر مجازات خویش پیش از آنکه شمشیر بین ما داوری کند نیفزایید.

زورگسویی و ستمگری و عدم روحیه انتقادپذیری در او، جایی برای عدالت و انصاف باقی نگذاشته بود و مردم در فضایی بسته، نگران آینده به سر می‌بردند. آورده‌اند مردی در دربار عبدالملک مروان، حکمران وقت، حاضر شد و با ترس شدیدی اظهار داشت: می‌خواهم مطلبی بگویم آیا در امانم؟ عبدالملک با چهره‌ای عدالت‌پرور پاسخ داد: بله [در امانی]. مرد گفت: می‌خواهم بدانم آنچه به تو [از قدرت] رسیده آیا از خدا و رسولش بوده است؟ پاسخ داد: خیر. مرد گفت: آیا آرای مردم و رضایت عمومی سبب اقتدار تو شده است؟ گفت: نه. دوباره گفت: آیا تو حقی بر گردن مردم داری که آنان مجبور به پای‌بندی به آن

باشند؟ عبدالملک پاسخ منفی داد. مرد گفت: آیا نمایندگان مردم با مشورت خود تو را به قدرت رسانیده‌اند؟ باز هم پاسخ منفی شنید. مرد گفت: مگر نه این است که تو سرنوشت مردم را در دست گرفته‌ای و سرپرستی ذخایر اقتصادی آنان و سرمایه‌های ملی‌شان را عهده‌دار شده‌ای؟ عبدالملک [که از پرسشهای مرد شگفت‌زده شده بود] گفت: آری. مرد پرسید: پس چگونه خود را امیرالمؤمنین نامیده‌ای، در حالی که نه از جانب خدا و رسول ﷺ انتخاب شده‌ای و نه از سوی مردم؟ عبدالملک گفت: از قلمرو من بیرون برو و گر نه دستور می‌دهم اعدامت کنند. مرد زیر لب غرید: این پاسخ اهل عدالت نیست و از دربار بیرون رفت. این گفتگوی کوتاه به روشنی بیانگر خودسری امویان و فضای بسته سیاسی‌ای است که بر جامعه حاکم کرده بودند.^۱

ب. ولید بن عبدالملک

عبدالملک در شوال سال ۸۶

۱. بحار الانوار، محمد باقر المجلسی، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۰۳ ق. ج ۴۶، ص ۳۳۵.

بود تا افراد فقط با لباسهای زیبنده و فاخر نزد او حاضر شوند؛ حتی خادمان او نیز لباسهای زینتی فراوانی می پوشیدند. او وصیت کرده بود که وی را با لباسهای فاخر و زینت شده به خاک بسپارند.^۸ از سوی دیگر، او فردی شکم پرست و پرخور بود و چند برابر یک انسان معمولی غذا می خورد و همواره بر سفره های رنگین می نشست.^۹ در این مورد گفته اند او به

هجری مُرد^۱ و در همان روز فرزندش ولید به خلافت رسید. او جوانی بسیار بی ادب و زورگو و گردنکش بود.^۲ او در همان روزی که پدرش مرد، به وصیت او عمل کرد. بالای منبر رفت و گفت:

«ای مردم! بر شسما باد فرمان برداری. هر کس از فرمان من سر باز زند و آهنگ مخالفت ساز کند، سرش را جدا خواهم کرد و هر کس که عمری را در خاموشی سپری نماید با اجل خویش خواهد مرد».^۳

در زمان او فتوحات سرزمین اسلامی زیاد شد و فتوحات وی تا اندلس پیش رفت.^۴

او از فساد و تباهی باکی نداشت تا آنجا که درباره دوران او گفتند: «سوگند که زمین از فساد و تباهی آکنده شد».^۵

ج. سلیمان بن عبدالملک

ولید در نیمه جمادی الاول سال ۹۶ مرد و همان روز را روز جانشینی برادرش سلیمان نگاهشته اند.^۶ او فردی زبان باز، سخن پرداز و بسیار تجمل گرا و اسراف کار بود و به تجملات پوشاک بسیار اهمیت می داد.^۷ وی دستور داده

۱. ابو محمد عبدالله بن اسعد بن علی بن سلیمان بن الیانی، مرآة الجنان و غیرة البقطان، بیروت، مؤسسة الاعلمی، ۱۳۹۰ ق، چاپ دوم، ج ۱، ص ۱۷۸؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۹۵، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۳۶؛ الأعلام، ج ۸، ص ۱۲۱.
۲. تاریخ الخلفاء، ص ۲۵۱؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۶۰.
۳. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۳۶.
۴. تاریخ الخلفاء، ص ۲۵۲.
۵. همان، ص ۲۵۱.
۶. تاریخ الطبری، محمد بن جریر الطبری، بیروت، مؤسسة عزالدین للطباعة و النشر، ۱۴۰۷ ق، چاپ دوم، ج ۶، ص ۵۶۰؛ اخبار الطوال، احمد بن داود الدینوری، بیروت، دار الکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۲۱ ق، ص ۴۸۰؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۷۶، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۵۰.
۷. تاریخ الخلفاء، ص ۲۵۵.
۸. مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۷۸.
۹. نک: تاریخ الخلفاء، ص ۲۵۵.

وجود سفارش عبدالملک بر ولیعهدی یزید بن عبدالملک پس از سلیمان، عمر بن العزیز بنا به درخواست سلیمان به قدرت رسید. او ابتدا از پذیرش بار سنگین خلافت شانه خالی می‌کرد، ولی با پافشاری سلیمان که آخرین لحظات عمر ننگین خود را می‌گذراند، به سال ۹۹ هجری آن را پذیرفت.^۵ پس از مرگ سلیمان، او به مسجد برای نماز جماعت رفته بود که دست‌نوشته سلیمان را که در آن به خلافت او وصیت کرده بود، خواندند و به پاس عدالت و خدماتی که از او

اندازه‌ای به خوردن حریص بود که مهلت نمی‌داد تا غذا را پیش رویش بر زمین گذارند و گاه که غذا گرم بود با گوشه آستینش غذا را می‌گرفت، تا دستش نسوزد. از این رو، همواره آثار غذا در آستین لباسش پیدا بود و آورده‌اند که هنگام خواب اطراف خود ظرفهای غذا می‌چید تا به محض بیدار شدن، بخورد.^۱ مدت خلافت او کوتاه بود و برخی آن را کمتر از سه سال نگاهشته‌اند. وی در سال ۹۹ هجری درگذشت.^۲ امام باقر علیه السلام او را فردی ستمگر معرفی می‌کرد و می‌فرمود:

«سلیمان فردی ستمگر و

زورگوست».^۳

دوران خلافت او، دوران سیاهی برای شیعه بود؛ به گونه‌ای که از شیعیان به شدت مراقبت می‌شد و آنان حق دیدار با امام خویش را نداشتند.^۴

د. عمر بن عبدالعزیز

او در دوره حکمرانی خلفای پیشین مقامهایی را بر عهده داشت و سوابق درخشانی را از خود بر جای گذاشته بود. سیره و روحیات او تفاوتی کلی با سیره امویان داشت. با

۱. مروج الذهب، ج ۲، صص ۱۷۸-۱۷۹.

۲. الکامل فی التاریخ، عزالدین ابوالحسن علی بن ابی‌الکرم الشیبانی (ابن اثیر)، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۴ ق، چاپ چهارم، ج ۳، ص ۲۵۱؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۵۸۵؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۷۶.

۳. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۶۸.

۴. اثبات الوصیة لعلی بن ابی طالب، علی بن الحسین المسعودی، تهران، کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۴۳ ش، ص ۳۳۸.

۵. البداية و النهایة، ابوالفداء اسماعیل بن کثیر الدمشقی، بیروت، مؤسسه التاریخ العربی و دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۳ ق، ج ۹، ص ۲۰۱؛ الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۵۳؛ تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۵۸۷.

سکوت کرد و چون مردم را علاقه‌مند به عمر بن عبدالعزیز دید، اعتراض نکرد و حتی برای مردم فریبی نخستین کسی بود که با عمر بن عبدالعزیز بیعت کرد.^۶ فریب‌کاری او وقتی بیشتر نمایان شد که بی‌درنگ پس از دستیابی به قدرت، تمام کارگزاران عمر بن عبدالعزیز را از کار برکنار کرد و فرمان دستگیری بزرگانی را که عمر به مقامی گمارده بود، صادر کرد و اموال آنان را مصادره نمود و بسیاری از آنان را به دار آویخت.^۷

بیشتر اوقات او در شهوت‌رانی و به راه انداختن مجالس عیش و نوش می‌گذشت. او دلباخته کنیزی به نام

دیده بودند، همه مردم به خلافت او رضایت دادند. او که در صف‌های آخر نماز نشسته بود، سه بار کلمه استرجاع را به زبان راند و مردم او را بر منبر نشانندند و با او بیعت کردند.^۱ او کارگزاران زورگو را از کار برکنار کرد و افرادی نیکوکار و مردم‌دار را جانشین آنها کرد. ایام خلافت او نیز بسیار نبود و بیش از دو سال به طول نینجامید.^۲

او که سیره خاصی برای حکمرانی خویش برگزیده بود و بر خلاف حکمرانی خلفای پیشین بنی‌امیه و سوابق ننگینشان رفتار می‌کرد، به گونه مرموزی به دست یک یهودی مسموم شد و از دنیا رفت.^۳

۵. یزید بن عبدالملک

او جوانی زیرک و شهوت‌پرست بود و در تمام مدت خلافت عمر بن عبدالعزیز، چهره فریبنده‌ای از خود به نمایش گذاشت تا جایی که عمر بن عبدالعزیز او را به ولیعهدی خود برگزید.^۴ از سوی دیگر، توسط برادرش سلیمان نیز حکم ولایتعهدی داشت و بیعتی هم پیش‌تر برای او گرفته بود.^۵ ولی وی در این مدت

۱. الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۵۴، مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۸۶.
۲. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۷۴؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۸۵.
۳. سیره عمر بن عبدالعزیز، سبط ابن الجوزی، دمشق، مکتبة التراث، ۱۴۱۰ ق، ج ۱، ص ۳۳۹؛ البداية و النهایه، ج ۹، ص ۲۳۴.
۴. الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۷۲.
۵. البداية و النهایه، ج ۹، ص ۲۴۴.
۶. مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۸۶.
۷. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۷۵.

ولیعهدی برگزیده بود، ولی سیاست بازی هشام مانع از به قدرت رسیدن او شد.^۲ او نسبت به دوستداران خاندان ولایت بسیار سخت گیر بود. درباره سیاست مداری او نوشته‌اند:

«سه نفر در میان امویان در سیاست زیرک‌تر از دیگران بودند: معاویه، عبدالملک مروان و هشام. به گونه‌ای که منصور دوانیقی در امور سیاسی خلافت خویش، هشام را الگوی خود قرار داده بود.^۳ هشام مردی بخیل، حسود، پرخاشگر، خشن، بی‌رحم و بدزبان بود.^۴ در زمان او زید بن علی بن الحسین علیه السلام قیام کرد، ولی به سختی سرکوب شد و به شهادت رسید.^۵»

آن گونه که گفته‌اند «الناس علی دین مُلُوکِهِم؛ مردم از رهبران خویش الگو

سلامه شدو او را به سه هزار دینار طلا خرید. برادرش مسلمة بن عبدالملک او را سرزنش می‌کرد و می‌گفت: «مردم ستم می‌کشند و تو به خوشگذرانی سرگرمی؟ عمر بن عبدالعزیز دیروز مرده و تو باید به سان او با برابری و انصاف بر مردم حکم‌رانی و از خوشگذرانی درگذری تا کارگزارانت نیز از تو پیروی کنند.»

ولی او توجه نمی‌کرد و هزاران درهم برای فراخواندن آوازه‌خوانها و رقاصان دربار خرج می‌کرد. او با هزینه‌ای گزاف، یکی از نوادگان ابولهب را که صدای خوبی داشت به دربار خود خواند و به او گفت: «اگر جز این آواز میراث دیگری هم از ابولهب نداشتی، ابولهب ارث خوبی برایت گذاشته بود.» برخی اطرافیان بر او شوریدند که ابولهب کافر بوده و رسول خدا را می‌آزرده است. او در پاسخ می‌گفت: «می‌دانم ولی چون صدای خوبی داشته و ترانه‌های خوبی یاد این رقاصه داده است دلم در گرو اوست...» خلافت او چهار سال به طول انجامید.^۱

و. هشام بن عبدالملک

یزید پسر خود ولید را به

۱. مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۹۹؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۸۲؛ تاریخ الخلفاء، ص ۲۷۹.

۲. همان، ص ۳۰۰.

۳. تتمه المنتهی فی وقایع ایام الخلفاء، شیخ عباس قمی، تهران، کتابخانه مرکزی، ۱۳۶۵ ق، ج ۱، ص ۱۲۳؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۱۳.

۴. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۰۱.

۵. اعلام، ج ۸، ص ۸۶.

دین عجین شده و رابطه تنگاتنگی با آن دارد، طبیعی بود که آثار و تبعات این هجوم فرهنگی، به طور مستقیم در حوزه سیاست نمود بارزی پیدا کنند. در روزگار امامت حضرت باقر علیه السلام، جلودار این فتنه انگیز بها فردی به نام وهب بن منبه حافظ بود. او بیرق عبدالله بن سلام و کعب الاحبار را دوباره برافراشت؛ به گونه‌ای که او را کعب الاحبار زمان خویش خواندند.^۱ وی در مورد خود می‌گوید: «مردم می‌گویند عبدالله بن سلام دانشمندترین مردم زمان خود بوده و کعب الاحبار نیز همین طور. پس من چگونه‌ام که دانش هر دو آنها را دارا هستم؟!»^۲ او با ترفند خاصی برای نشر بیشتر دیدگاهها و عقاید خود به دستگاه حکومتی رخنه کرد. وی از اقبال و رضایت عمومی مردم از عملکرد عمر بن عبدالعزیز بهره برد و

می‌گیرند.» به دلیل بنخیل بودن هشام، کمکهای انسان دوستانه نیز کم شد و در نتیجه فقر و تنگدستی جامعه را فرا گرفت و روزگار به سختی بر مردم گذشت. تنگ نظری هشام، ضرب المثل مردم شده بود و حتی کودکان نیز او را مسخره می‌کردند.

امام باقر علیه السلام با نیرنگ همین حکمران ستمگر مسموم شد و به شهادت رسید.

نفوذ اندیشه‌های غیر اسلامی در

حاکمیت

رسوخ اندیشه‌های غیر اسلامی، به ویژه یهود در حوزه فرهنگ اسلامی تأثیرات سوئی در جامعه باقی گذاشت و اندیشه‌های غیر اسلامی در قالب احادیث جعلی به نام «اسرائیلیات» فرهنگ ناب اسلامی را مورد تهاجم قرار داد؛ احادیثی که توسط احبار یهود مانند عبدالله بن سلام‌ها و کعب الاحبارها وارد احادیث اسلامی شد و عدم پایبندی و دل‌سوزی خلفا درباره معارف اسلام، به روند روبه رشد آن کمک فراوانی کرد. از آن رو که در اسلام سیاست و حکمرانی بر مردم با

۱. تذكرة الحفاظ، ابو عبدالله شمس الدین محمد

الذهبی، بیروت، دار احیاء التراث العربی ج ۱، ص ۱۰۱.

۲. همان.

اعلام کرد: «اگر مهدی‌ای وجود داشته باشد - که دارد - همانا او عمر بن عبدالعزیز است».^۱

سیاست کلی امویان نیز بر دفاع از فعالیت‌های فرهنگی این دسته افراد بنا شده بود و نه تنها از آنان جلوگیری نمی‌کردند، از افکار و عقاید آنها برای سرکوب مخالفان و ترویج اندیشه‌های سیاسی خود بهره می‌جستند. خالد ربیع یکی دیگر از این افراد است که هنگام فوت عمر بن عبدالعزیز گفت: «ما در تورات دیده‌ایم که آسمانها و زمین چهل روز بر عمر بن عبدالعزیز می‌گریند».^۲

نقش علمای درباری در پیشبرد

اهداف سیاسی امویان
خلفای بنی‌امیه، برای دستیابی به اهداف سیاسی خود، انواع بدعتها را در دین بر جای گذاشتند و به منظور فریفتن افکار عمومی به جعل احادیث نبوی دست یازیدند که بیشترین آن در دوران حکومت معاویه بود. این حرکت با اندکی افت و خیز تداوم یافت، ولی در دوره خلافت عمر بن عبدالعزیز متوقف گشت و احادیث

نبوی و اهل بیت تدوین شد. با پایان یافتن دوران خلافت وی، این حساسیت نیز دوباره از میان رفت و روند پیشین در دوران خلفای پس از او و حتی در دولت عباسیان نیز دنبال شد. امویان، برای اجرای این سیاست، نیاز به دانشمندانی داشتند که حاضر به همکاری با آنها در این زمینه باشند، از میان آنها می‌توان از محمد بن مسلم بن شهاب زهری نام برد. او سرسپرده دربار بود. در زمان خلافت هشام بن عبدالملک نیز گماشته سیاست‌بازیهای دارالخلافه بود و دیکته شده‌های دربار را در قالب الفاظ و تعابیر دین، برای مردم بازگو می‌کرد. در مقابل، خلیفه (هشام) نیز قرضهای سنگین او را که خود توان پرداخت آنها را نداشت، می‌پرداخت و همواره وی را تشویق و از دست و دل بازیهای خود بهره‌مند می‌کرد.^۳

از دیگر عالمان درباری که عمر خود را صرف خدمت به خاندان

۱. تاریخ الخلفاء، ص ۲۶۳.

۲. همان، ص ۲۷۷.

۳. تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۱۰۹.

تلاشهای مزدورانه این طیف از دانشمندان را تشکیل می‌داد. از این رو، گام اول در مبارزات سیاسی امام باقر علیه السلام با حاکمیت جامعه، رویارویی با این افراد بود که با اتخاذ موضعی شفاف و به دور از هرگونه سازشکاری و تسلیم، به تناسب فرصتهایی که دست می‌داد به مقابله با آنان برمی‌خاست.

وضعیت زندگانی امام و شیعیان

فشارهای اعمال شده از سوی امویان در این دوره از تاریخ شیعه نیز تداوم یافت و روزگار بسیار سختی را برای شیعیان و امام رقم زد. تمامی حرکت‌هایی که با حاکمیت ضدیتی داشت به شدت سرکوب می‌شد و چون شیعه جلودار نهضت‌های عدالت‌خواه بود، لبه تیز این سرکوبها متوجه آن شد. سیاست سرکوب امویان، شیعه را در تنگنای سه ضلعی «خفقان، جعل حدیث و اتهام‌های

مروان کرد، ابراهیم نخعی است که با اصرار به دربار راه پیدا کرد و نزد حکمرانان می‌رفت و از آنان در برابر خدمات خود به دستگاه تقاضای پاداش می‌کرد.^۱

دیگری مغیره بن مقسم است که عثمانی مسلک بود و از امام علی علیه السلام کینه عجیبی داشت.^۲ همچنین دانشمندان مزدور دیگری چون شعبی، ابوبرده (فرزند ابوموسی اشعری) و رجاء بن حیوة هستند که هر سه آنها از شیوخ مشهور زمان خود به شمار می‌رفتند و از نزدیک‌ترین افراد به خلفای اموی و مروانی بودند.^۳

این افراد، بیشتر عهده‌دار «مسند قضا» بودند و با سوء استفاده از کتاب و سنت در داوریه‌های خود همواره حق را به خلفا می‌دادند و گاه حکم می‌دادند که عمل خلیفه حجت شرعی است، به این دلیل که خداوند «حساب و کتاب» را از او برداشته است^۴ و هر چه بکند مطابق با شرع است و هیچ‌گونه حرجی بر او نیست. مخدوش کردن چهره امام و شیعیان، دروغ‌پردازی‌های سرسام‌آور در جعل تاریخ و حدیث، از دیگر

۱. همان، ص ۱۳۵.

۲. همان، ج ۱، ص ۱۴۳.

۳. نک: همان، ج ۱، صص ۷۸ و ۱۱۸ و ۹۵.

۴. تاریخ الخلفاء، ص ۲۷۹.

ناروا» قرار داد و حیات فکری شیعه را با خطر جدی روبه‌رو کرد.

در این رهگذر، بیشترین فشارها و اتهامات متوجه امام باقر علیه السلام، سرپرست و پیشوای شیعه بود، به اندازه‌ای که اثر این اتهام‌های ناروا و ناجوان‌مردانه و موج بزرگ تبلیغات سوء بر ضد امام، در توده مردم نیز به چشم می‌خورد. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«زمانی که پدرم به دمشق فراخوانده شد، مردم [با تمسخر] می‌گفتند: این پسر ابوتراب است. پدرم [که از زخم زبانهای آنان اندوهگین شده بود] به دیواری تکیه داد، خدای را ستود، بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و دودمانش درود فرستاد و فرمود: ما را رها کنید ای پیمان‌شکنان و دو رویان... همانا ما [اهل بیت علیهم السلام] ماه درخشان در شب تار و... راه نجات شما امتیم... [از این دو رویی دست بردارید] قبل از آنکه چهره‌هایتان از عذاب الهی بسوزد و مورد نفرین ما قرار گیرید، آن سان که «اصحاب سبت» مورد لعن قرار گرفتند... آیا علی علیه السلام را که یار و غم‌خوار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود مسخره

می‌کنید یا مرا که پیشوای شما در دین هستم؟ کجا می‌روید و کدام دردتان را درمانی هست؟ به خدا، علی علیه السلام نخستین کسی بود که در کارزار ایمان درخشید و به رستگاری دست یافت و به اوج کمال رسید»^۱.

در این روزگار سخت، امام تنها پشتیبان وفادار شیعه بود که همواره سختیهای امت را به جان می‌خريد تا مبادا به شیعه و شیعیان آسیبی برسد؛ زیرا حکمرانان خون‌خوار اموی کمر به نسل‌کشی شیعه بسته بودند و هر روز بر حجم فشارهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی خود می‌افزودند. نیکوست، ترسیم واقعی آن را از زبان امام بشنویم. مهال بن عمر می‌گوید:

«پیش محمد بن علی علیه السلام نشسته بودم که مردی نزد او آمد و سلام کرد و گفت: چگونه‌اید؟ امام [با اندوه] پاسخ فرمود: به راستی تاکنون نفهمیده‌ای که بر ما چه می‌گذرد و چگونه‌ایم؟ [این روزها] مثل ما، در میان مردم، مثل

۱. ائمتنا، علی محمد علی دخیل، بیروت، دار المکتبة الامام الرضا، چاپ ششم، ۱۴۰۲ ق، ج ۱، ص ۳۵۷.

کلی با دیگر خلفای بنی امیه داشت. او بیشتر می‌کوشید تا جامعه‌ای را که از شدت نارضایتی عمومی و تحمل فشارهای بیش از اندازه به حد انفجار رسیده بود، به حال تعادل درآورد. از این رو، به کارگزاران خود در نواحی مختلف نوشت:

«مردم گرفتار سختی و بیداد شده‌اند و از سوی کارگزاران ستمگر گذشته و بدعت‌گزاریهای آنها تحت فشار قرار گرفته‌اند. از این پس، هر کس خواست حج بگذارد مستمری او را زودتر بدهد تا خود را آماده کند و بدون آنکه با من مشورت کنید هرگز دست و پای را قطع نکنید و کسی را به دار نیاویزید.»^۱

او پس از دست یافتن به حکومت به بازگرداندن داریبهای ضبط شده مردم توسط کارگزاران پیشین همت گماشت^۲ و به استاندار مدینه نوشت، ده هزار دینار را میان فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام که سالهای بسیاری

بنی اسرائیل شده که [فرعونیان] پسران آنها را می‌کشتند و زنانشان را زنده نگه می‌داشتند و اکنون اینان فرزندان ما را می‌کشند و زنانمان را نگه می‌دارند. عرب می‌پندارد که بر عجم برتری دارد و وقتی عجم می‌گوید برای چه؟ پاسخ می‌دهد چون محمد صلی الله علیه و آله از ماست. آنان نیز می‌پذیرند. قریش نیز می‌پندارد که بر سایر عربها برتری دارد و هنگامی که عربها از آنان می‌پرسند به چه دلیل؟ می‌گویند: چون محمد صلی الله علیه و آله، از ماست. آنان نیز می‌پذیرند. حال اگر به راستی برتری در این است، ما که خاندان اویم. مرد گفت: به خدا سوگند که من شما اهل بیت را دوست می‌دارم. امام فرمود: پس باید جامعه‌ای از ناگواریها بر تن کنی که به خدا سوگند سختیها و ناگواریها شتابان‌تر از سیلابی که در جلگه افتاده باشد به سوی ما و شیعیان مان در شتاب است. [اما بدان] که این سختیها همواره نخست به ما می‌رسد و سپس به شما...^۱

حکومت عمر بن عبدالعزیز؛ سایه

آرامشی زودگذر

عمر بن عبدالعزیز، تفاوت‌هایی

۱. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۳۶۰.

۲. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۶۸.

۳. الاخبار الطوال، ص ۴۳۸.

می توان به بازگرداندن فدک به اهل بیت علیهم السلام^۶، براندازی رسم نکوهیده دشنام‌گویی به حضرت علی رضی الله عنه^۷ به سبب زمینه‌هایی که در کودکی در او ایجاد شده بود^۸ و نیز سرکوبی خوارج که سرکردگی آنها را شوذب از قبیله بنی یشکر بر عهده داشت^۹، برشمرد.

عملکرد عمر بن عبدالعزیز از

منظر اهل بیت علیهم السلام

ابوبصیر می‌گوید:

۱. مروج الذهب، ج ۲، صص ۱۸۷ و ۱۸۸.
۲. عمر بن عبدالعزیز، ص ۱۲۹؛ تاریخ الخلفاء، ص ۲۶۳.
۳. تاریخ الخلفاء، ص ۲۶۳؛ الاخبار الطوال، ص ۴۸۴؛ کتاب الاغانی، ابوالفرج الاصبهانی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ج ۹، ص ۲۵۵.
۴. المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک، ابوالفرج عبدالرحمن ابن علی بن محمد بن الجوزی، بیروت، دار الکتاب العلمیه، ۱۴۱۲ هـ. ق، چاپ اول، ج ۷، ص ۳۲.
۵. الاخبار الطوال، ۴۸۴.
۶. نک: الإمامی طوسی، ص ۱۶۷، تاریخ الخلفاء، ص ۲۶۲؛ بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۳۳۵؛ عمر بن عبدالعزیز، ص ۱۳۷.
۷. نک: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۶۸؛ تاریخ الخلفاء، ص ۲۷۵؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۸۷.
۸. نک: الکامل فی التاریخ، ج ۴، صص ۳۱۴ و ۳۱۵.
۹. نک: همان، ج ۷، ص ۳۱۷؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۵۹۰؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۹۳.

خلفا حقوقشان را پایمال کرده بودند تقسیم کند.^۱ او حتی از همسرش فاطمه بنت عبدالملک خواست تا لباسها و جواهراتی را که در اختیار دارد و هدیه عبدالملک بود، به بیت‌المال تحویل دهد. وی تمامی اموال سلیمان - خلیفه پیش از خود - را در اولین روز خلافت خویش فروخت و مبلغ آن را که بالغ بر ۲۴ هزار درهم می‌شد به بیت‌المال واریز کرد.^۲ سپس داراییهای کارگزارانی که پیش‌تر اموال مردم یا بیت‌المال را تصاحب کرده بودند، ستاند و آنها را به صاحبان خود و بیت‌المال بازگرداند.^۳ او بدین منظور حتی اسبهای خود را به فروش گذاشت.^۴ وی در این زمینه تا آنجا پیش رفت که بسیاری از بنی‌امیه از عملکرد او خشمگین شدند و گروهی از آنان به وی گفتند: «ای امیرالمؤمنین! آیا از فتنه‌انگیزی قبیله‌ات [در پاسخ به این رفتار خود] هراسی نداری؟» پاسخ داد: «آیا مرا از روزی غیر از رستاخیز می‌ترسانید؟! من هیچ ترسی را غیر از روز قیامت در دل راه نمی‌دهم.»^۵

از برجسته‌ترین خدمات او

مسلمانان کرده است، ولی چون در بازگرداندن حق مسلم اهل بیت که خلافت بوده، کوتاهی کرده است، نتوانسته رضایت امامان علیهم السلام را کسب کند.

بینش سیاسی و رهنمودهای امام

بیشترین تلاش امام در دوران امامت خویش صرف تربیت افراد کارآمد و نیروهای متعهد و بیدارگری مردم می شد. چه بسا امام بر این باور بود که هر گونه پیروزی ای در سایه تقویت بنیانهای اعتقادی شیعیان امکان پذیر است و در واقع این استواری در عقیده و پای بندی در دین است که پیروزی را می سازد و هرگاه این انگیزه در مبارزان نباشد، هیچ پیروزی ای افتخار آفرین نخواهد بود. البته این هرگز بدان معنا نبود که امام هیچ گونه موضع گیری ای در برابر

«نزد امام باقر علیه السلام بودم که عمر بن عبدالعزیز که جامه ای سیاه بر تن داشت، به همراه پیشکارش وارد مسجد شد. امام فرمود: این جوان روزی به حکومت می رسد و [چند صباحی] حکومت می کند و روشی عادلانه در پیش می گیرد و پس از مرگش اهل زمین بر او می گریند و اهل آسمان بر او نفرین می فرستند.

پرسیدم: یابن رسول الله! آیا اکنون نگفتید که عادل و منصف است؟ فرمود: [آری اما] او در جایگاه ما تکیه می زند؛ در حالی که هیچ حقی در آن ندارد و آن گاه به برقراری عدل و انصاف می پردازد».^۱

همچنین در مورد او فرموده است: «او نجیب دودمان امیه است».^۲ روایات دیگری از ائمه در نکوهش او در دست است.^۳ از جمع بین این روایات و در نظر گرفتن سوابق، انگیزه ها و عملکرد او این چنین برمی آید که هر چند او نسبت به دیگر خلفای اموی تفاوت های شگرفی داشته و نجیب آنها به شمار می آمده و حتی خدمات بسیاری نیز به اسلام و

۱. الخرائج و الجرائح، قطب الدین الراوندی، قم، المطبعة العلمية، ۱۴۰۹ هـ. ق، چاپ اول، ج ۱، ص ۲۷۶.

۲. تاریخ الخلفاء، ص ۲۶۰، الكامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۳۲۸؛ تذكرة الحفاظ، ج ۱، ص ۱۱۹.

۳. نک: بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۳۲۷.

حکمرانان ستمگر دوران خویش نداشت و هیچ واکنشی از خود در برابر ستم‌پیشگی آنان بروز نمی‌داده است، بلکه ایشان با تیزبینی و رعایت مصالح اسلام و مسلمانان وارد عمل می‌شد و با رهنمودهای روشنگرانه خود، اصحاب را از تنش‌زاییهای بی‌مورد و حساسیت‌انگیزی دستگاه و در برخی موارد از همکاری با حکام باز می‌داشت و بیشتر به مبارزه منفی با ظلم و ستم تمایل نشان می‌داد. عَقَبَةُ بن بشیر اسدی، یکی از شیعیان نزد امام باقر علیه السلام آمد و با اشاره به جایگاه ویژه خود در میان قبیله‌اش گفت: ما در قبیله خود بزرگی داشتیم که از دنیا رفته است و افراد قبیله می‌خواهند مرا به جای او به مقام بزرگ و سرپرست خود برگزینند. نظر شما در این مورد چیست؟ امام فرمود: آیا تبار و دودمانت را به رُخ ما می‌کشی و بر ما منت می‌گذاری؟ خدا مردم را به واسطه ایمانشان بلند می‌دارد؛ در حالی که مردم او را پست می‌شمارند و آنان را که کافرند خوار می‌کند؛ در حالی که مردم آنان را بزرگ می‌پندارند. ولی در مورد

اینکه می‌گویی قبیله تو سرپرستی داشته که از دنیا رفته و قبیله‌ات می‌خواهند تو را به جای او برگزینند [باید بگویم] اگر از بهشت بدت می‌آید و بسدان تمایل نداری سرپرستی قبیله‌ات را بپذیر که اگر حاکم، خون مسلمانی را بریزد تو در خونش شریک خواهی شد و می‌دانم که از دنیای آنها هم چیزی عاید تو نخواهد شد.^۱

این روایت بیان می‌کند که چگونه امام، یاران خود را از تصدّی مقام بر حذر می‌داشت تا مبادا حکمرانان از آنها در راستای زورگویی و ستم خود به افراد جامعه بهره‌جویند.

امام در مسیر اصلاح‌گری تنها مبارزه منفی را کافی نمی‌دانست. در استفاده از روشهای قهرآمیز در مبارزات سیاسی به یاران خود می‌فرمود:

«در برابر عمل ناشایست مفسدان و ظالمان با قلب و زبان به انکار و

۱. قاموس الرجال، محمد تقی التستری، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۵ ق، ج ۷، ص ۲۱۵.

نادان قرار گرفت در ظاهر با توده مردم باشید، ولی پنهانی به وظیفه خود عمل کنید.^۱ به این منظور، امام به تبیین ویژگیهای تقیه پرداخت. زیرا حساسیت و نقد پذیری تقیه بسیار حایز اهمیت بود و کج فهمی و برداشت نادرست از آن مشکل بزرگ تری به نام دورویی و نفاق را می آفرید. از ایشان احادیث و سخنان زیادی در این راستا وارد شده است که هر یک ناظر به مؤلفه‌ای از ویژگیهای راهبردی تقیه است.

الف. حفظ امنیت نیروهای خودی

امام در این باره می فرماید: «تقیه تنها برای جلوگیری از ریخته شدن خون افراد قرار داده شده، ولی اگر نتواند در ایفای این مهم به کار آید، بهره گیری از آن بی مورد است».^۳

ب. حفظ بنیه اقتصادی نیروها

معمر بن یحیی می گوید:

مبارزه برخیزید و بر پیشانی ستمکاران بکوبید و در مسیر خدا از سرزنش ملامتگران نهراسید. اگر موعظه شما سودی بخشد و آنان به سوی حق بازگشتند، دست از ایشان بردارید؛ همانا حربه قهر و قدرت را باید به کسانی روا داشت که به مردم ستم می کنند و در زمین سرکشی می کنند. آنان مستحق عذابی دردناکند. در برابر چنین جرثومه هایی باید با جان خود جهاد کنید؛ همچنان که باید در دل نیز بغض به آنها داشته باشید... به جهاد با متجاوزان ادامه دهید تا به فرمان خدا گردن نهند و دست از ظلم و تجاوز بردارند».^۱

نهادینه سازی تقیه توسط امام

رویکرد جدی امام به این راهبرد، بیانگر تیزبینی و اشراف کامل امام به اوضاع حاکم و آگاهی ایشان در استفاده بهینه از شیوه‌های مبارزاتی است. چون دوران خفقان زده امام باقر علیه السلام حرکت‌های شیعیان را بر نمی تافت، امام بیشتر از این شیوه بهره برداری می کرد؛ از این رو، به یاران خود می فرمود: «هنگامی که حکومت در اختیار عناصر

۱. وسائل الشیعه، شیخ حرّ العاملی، قم، مؤسسه

ال بیت، ۱۴۰۹ق، ج ۱۱، ص ۴۰۳.

۲. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۴۳۶.

۳. بحار الانوار، صص ۴۳۴ و ۴۱۲ و ج ۳۹، ص

**امام بر این باور بود که هر
گونه پیروزی ای در سایه
تقویت بنیانهای اعتقادی
شیعیان امکان پذیر است و
در واقع این استواری در
عقیده و پای بندی در دین
است که پیروزی را
می سازد و هرگاه این
انگیزه در مبارزان نباشد،
هیچ پیروزی ای افتخار
آفرین نخواهد بود.**

چيست ؟] امام فرمود: من نیز به اینکه
بتوانم داراییهای مسلمانان را با
سوگندی از چنگ دشمنان برهانم
تمایل دارم. هرگاه مؤمن از جان
خویش در هراس باشد و یا در تنگنا
قرار گیرد باید تقیه کند.^۱

و نیز به زراره فرمود: «ای زراره!
هرگاه از خطر ستمگران در هراس
بودی، می توانی در مورد هر آنچه از تو
می خواهند سوگند بخوری...»^۲.

ج. پاسداری ارزشها

گاه بی توجهی به تقیه موجب
می شود تا تمامی ارزشها دستخوش
زیر پا نهادن و حرمت شکنی از سوی
دشمن شود و برآورده نشدن
خواسته های جزئی دشمن، او را بر آن
دارد تا شاکله دین و دین داران را به
خطر اندازد. به یاد داشته باشیم که تقیه،
سلاحی برای پیشبرد اهداف عالی دین
در نگاهی کلی و گسترده به آن است، نه
تنها برطرف ساختن مشکلات جزئی.
از این رو، کتمان عقاید موجب می شود
که اصل دین از تیررس تقدس شکنی

«به ابا جعفر علیه السلام عرض کردم: من
گاهی [به اقتضای شغلم] از مردم اموالی
را دریافت می کنم و بسیار پیش می آید
که مجبورم از راه یا دروازه ای عبور کنم
که مأموران حکومتی راه را بسته اند و
من مجبورم با سوگندی آن اموال را از
چنگ شان برهانم [حال تکلیف من

۱. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۴۱۰.

۲. همان.

مصون بماند. از این رو، امام باقر علیه السلام می فرماید:

«در تورات آمده است خداوند به موسی علیه السلام فرمود: اسراری را که [به تو سپرده ام] در سینه داری، پوشیده دار و با دشمنان من که دشمنان تو نیز هستند، در ظاهر نرمش نشان بده و با آشکار ساختن آن اسرار دشنام و ناسزای آنان را متوجه من نساز؛ زیرا اگر با عمل تو آنان به من توهین کنند تو نیز شریک آنان در این جرم هستی».^۱

امام و قیام زید بن علی علیه السلام

الف. شخصیت زید

زید از فرزندان امام سجاد علیه السلام و از مادری شایسته و پاکدامن به نام حوراء بود.^۲ امام باقر علیه السلام در مورد این بانوی وارسته فرمود:

«ای زید، تو از مادری نجیب و بی همتا زاده شده‌ای،^۳ نور ایمان در چهره‌اش دیده می شد^۴ و به دلیل تلاوت فراوان قرآن او را «حلیف القرآن؛ هم پیمان با قرآن» نامیده بودند».^۵

امام باقر علیه السلام در توصیف جایگاه بلند او فرمود: «این مرد بزرگ خاندان من و باز پس گیرنده خون بزرگ رادمردان

دودمان من است».^۶

روایتهای بسیاری نیز در تأیید قیامش از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، امیرالمؤمنین علیه السلام، امام سجاد علیه السلام، امام صادق علیه السلام و امام رضا علیه السلام در دست است.^۷

ب. علل و انگیزه‌های قیام

از ویژگیهای برجسته اخلاقی او، علاقه بسیار به اصلاح طلبی در امت پیامبر صلی الله علیه و آله بود که از روح بلند و ظلم ستیز او برخاسته بود. عبدالله بن مسلم می گوید:

«با زید بن علی علیه السلام به سوی مکه

۱. همان، ص ۴۳۸.

۲. الارشاد، الشيخ المفید، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ چهارم، ۱۳۷۸ ش، ج ۲، ص ۲۲۴.

۳. بحار الانوار، ج ۴۶، ۱۸۴.

۴. همان، ج ۱۷۰.

۵. مقاتل الطالبین، ابو الفرج اصفهانی، نجف، منشورات الرضی و زاهدی، ۱۳۸۵ هـ. ق. چاپ دوم، ص ۸۷.

۶. همان، بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۲۰۹؛ الارشاد، ج ۲، ص ۲۴۴.

۷. نک، الامالی، شیخ صدوق، ترجمه: آیت الله کمره‌ای، تهران، انتشارات اسلامیه، ۱۳۴۹ ق، چاپ سوم، ص ۳۳۰، مقاتل الطالبین، ص ۸۸؛ عبدالله بن محمد حسن المامقانی، تنقیح المقال فی احوال الرجال، نجف، ۱۳۵۹ هـ. ق. ج ۱، ص ۹۲؛ فاموس الرجال، ج ۴، صص ۵۶۷ و ۵۷۱.

خلفای بنی‌امیه، برای دست‌یابی به اهداف سیاسی خود، انواع بدعتها را در دین بر جای گذاشتند و به منظور فریفتن افکار عمومی به جعل احادیث نبوی دست یازیدند که بیشترین آن در دوران حکومت معاویه بود.

کسی است که چون بدان سفارش شود نپذیرد. پس من تو را به رعایت تقوا سفارش می‌کنم. هشام گفت: آیا تو همانی نیستی که خود را شایسته خلافت می‌داند؟ تو کجا و خلافت کجا؟ ای بی‌مادر، حقاً که زاده کنیزی بیش نیستی.

می‌رفتیم. شب هنگام به آسمان نگاه کرد و به ستاره ثریا اشاره نمود و گفت: ستاره ثریا را می‌بینی؟ آیا کسی را دیده‌ای که بدان برسد؟ گفتم: نه. گفت: به پروردگار سوگند دلم می‌خواست دستم بدان می‌رسید و از آنجا به زمین می‌افتادم و تکه تکه می‌شدم ولی خداوند امت محمد ﷺ را اصلاح می‌کرد.^۱

او با پیروی از انقلاب بزرگ حسین بن علی علیه السلام، به انگیزه امر به معروف و با شعار «خون خواهی امام حسین علیه السلام» قیام خود را آغاز کرد.^۲ ولی بسیاری از تاریخ‌نویسان شیعی، نخستین جرقه تصمیم‌گیری برای قیام را گفتگویی می‌دانند که بین زید و هشام بن عبدالملک روی داد؛ هشام او را به شام فرا خواند و مردم را نیز گرد آورد و دستور داد تا اطرافیان‌ش به گونه‌ای در مجلس بنشینند که او جای نشستن پیدا نکند.

وقتی زید در مجلس حاضر شد، فرمود: در میان بندگان خدا بالاتر از کسی که دیگران را سفارش به پارسایی کند وجود ندارد و پست‌ترین فرد

۱. مقاتل الطالبیین، ص ۸۷.

۲. الارشاد، ج ۲، ص ۲۴۴؛ قاموس الرجال، ج ۴، ص ۵۶۳.

تبدیل کرد]. زید فرمود: باقر نامی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر او نهاده، ولی تو آن را برگردانیدی؛ پس هر آینه به مخالفت با رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاستی و آن قدر این دشنام بر زید غیور گران آمد که وقتی به کوفه رسید آهنگ قیام کرد.^۳

ج. موضع گیری امام باقر علیه السلام

پای بندی و احترام بیش از حد زید به پیشوای برحق خویش امام باقر علیه السلام هرگز به او اجازه نمی داد تا بدون مشورت و آگاه کردن امام، قیام کند. از این رو، نزد امام باقر علیه السلام رفت و موضوع را با حضرتش در میان نهاد، ولی امام او را به دلایلی از این حرکت بازداشت. امام صادق علیه السلام می فرماید:

«... خدا عمویم زید را رحمت کنداد، او نزد پدرم آمد و گفت: من

زید فرمود: من کسی را در مرتبه و منزلت پیش خدا از پیامبرش بالاتر نمی دانم که او نیز فرزند کنیزی بود و او اسماعیل علیه السلام است. پس اگر فرزند کنیز بودن موجب کاستی در جایگاه است، هرگز به پیامبری مبعوث نمی شد. آیا پیامبری مرتبه ای بلندتر است یا خلافت، ای هشام؟ از آن گذشته چگونه مرتبه کسی پایین است که جدش رسول خداست و فرزند علی بن ابی طالب است؟ هشام بر آشفت و به سردار سپاه خود گفت: این مرد نباید بین ما شب را به صبح رساند. زید نیز از مجلس خارج شد و زیر لب گفت: هر که از تیزی شمشیر بترسد، باید تن به ذلت دهد.^۱

جابر جعفی در روایتی اهانت یکی از حاضران مجلس به پیامبر اکرم را انگیزه قیام زید می داند.^۲ برخی دیگر نگاشته اند که در آن مجلس، هشام طبق کینه اموی خود و رسم دیرین دشنام گویی امویان بر بنی هاشم، پس از ورود زید به مجلس به او گفت: برادرت (امام باقر علیه السلام) چه می کند [و نام امام را برگرداند و به ناسزا

۱. اعلام الهداة، شیخ حر العاملی، بی تا، بی جا، ص ۲۵۷؛ الارشاد، ج ۲، ص ۲۴۶؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۰۹؛ قاموس الرجال، ج ۴، ص ۵۶۴.
 ۲. نک: بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۳۹؛ کشف الغمّة فی معرفة الانمه، علی بن عیسی الاربلی، تهران، کتابفروشی اسلامیة، بی تا، ج ۲، ص ۳۵۰.
 ۳. عمدة الطالب، ابن عنیة الحسنی، نجف، مطبعة الحیدریة، چاپ دوم، ۱۳۸۰ ق، ص ۱۹۴.

می‌خواهم بر این حکومت گردن‌کش خروج نمایم. امام فرمود: این کار را نکن که می‌ترسم کشته و در میان کوفه بردار آویخته شوی. ای زید، مگر نمی‌دانی که هیچ یک از فرزندان فاطمه علیها السلام پیش از خروج سفیانی بر هیچ یک از حکمرانان خروج نمی‌کند، مگر اینکه کشته می‌شود...»^۱

با بررسی اخبار و روایاتی که در این راستا وارد شده است، به این نتیجه می‌رسیم که نهی امام هرگز جنبه تحریمی نداشت و به گونه‌ای ارشادی بوده است و امام با اتخاذ این موضع تنها بر آن بود تا زید و یارانش را از کشته شدن باز دارد؛ نه اینکه حرکت غیورانه و برخاسته از عدالت‌طلبی او را نهی کند؛ زیرا که خود، در پیش‌گویی شهادت زید حقانیت او و قیامش را تأیید می‌کند. جابر جعفی در این باره می‌گوید:

«محمد بن علی علیه السلام به من فرمود: برادرم زید بن علی خروج می‌کند و کشته می‌گردد؛ در حالی که بر حق است. پس وای بر آن کس که یاری‌اش را واگذارد و وای بر آن کس که با او

بجنگد و وای بر کسی که او را بکشد. هنگامی که زید بن علی عزم خود را بر قیام جزم کرد، به او گفتم: از برادرت این چنین شنیدم. گفت: ای جابر، دیگر توان خاموش نشستن ندارم؛ در حالی که من می‌بینم از کتاب خدا پیروی نمی‌شود و حکمرانی به دست سرکشان و زورگویان افتاده است و دیگر اینکه من نزد هشام بودم و مردی در حضور جمع، فرستاده خدای را دشنام داد. من نیز به دشنام دهنده گفتم: وای بر تو ای کافر! اگر بر تو دست یازم تو را خواهم کشت و به دوزخ روانه خواهم ساخت. هشام به من گفت: ای زید، به هم‌نشین من کاری نداشته باش و از او باز ایست. به خداوندگار سوگند اگر با من جز پسر یحیی کسی نباشد [که یاری‌ام کند] بر وی خروج خواهم کرد و با وی جهاد خواهم نمود تا جان دهم».^۲

سخنان دیگری از معصومین

۱. بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۳۸؛ الخرائج و

الجرائح، ج ۱، ص ۲۸۱.

۲. اعیان الشیعه، سید محسن الامین، بیروت،

دار المعارف للطبوعات، بی تا، ج ۳۳، ص ۸۹.

را به ترک تکلیف الهی فرامی خواند و از سوی دیگر، قیام او مردود نیز شمرده نشد و منعی از حیث تحریم شامل آن نگردید؛ زیرا اگر چنین بود، هرگز امامان علیهم السلام از او این چنین به نیکی یاد نمی کردند. او در مبارزه بین تعیین و انتخاب دو مصداق مانده بود که قیام علنی را برگزیند و یا مبارزه پنهانی را. امام نیز در اصل مبارزه با او هم عقیده بود، ولی او اولی را برگزید؛ در حالی که امام راه دوم را شایسته تر و مناسب تر با شرایط وقت می دانست و همچنان که در روایات می بینیم ائمه علیهم السلام در پیش گوییهای خود درباره قیام زید، کشته شدن نابه هنگام و سرکوبی قیام او را گوشزد می کردند که همین موضوع، به تنهایی بیانگر نامناسب بودن مبارزه مسلحانه در اعتراض به حاکمیت اموی است. در هر حال قیام او نیز مانند قیامهایی که به پیروی از آن صورت گرفت، نقطه عطفی در سرنگونی حاکمیت امویان به شمار می رود.

درباره ارشادی بودن نهی امام از قیام وارد شده که همگی بر عدم صراحت نهی از قیام دلالت دارند^۱ و حتی امام صادق علیه السلام هزار دینار به ابو خالد واسطی داد تا بین بازماندگان زید و یارانش تقسیم کند.^۲

آنچه از بررسی حدیث بالا و دیگر اخبار در این باره به دست می آید، این است که بر پایی این نهضت از نظر زید، ضروری و بایسته بوده و چه بسا توان مشاهده وضع موجود را نداشته است، ولی از سویی، امام باقر علیه السلام با اینکه در ضرورت مبارزه با او هم رأی بوده، ولی بر اساس بینش دقیقی که از شرایط سیاسی وقت و بسی تفاوتی مردم جهت شرکت در قیام او داشت،^۳ حرکت نظامی و نهضت مسلحانه را تنها راه ممکن و ضروری تشخیص نمی داد؛ زیرا سیاست کلی قیام کنندگان بر دفاع از کیان ولایت و امامت و نفی تسلط غاصبان و حاکمان جور بوده است، ولی شرایط دشوار - به ویژه پس از شهادت امام حسین علیه السلام - هرگز زمینه برپایی یا شرکت در قیام مسلحانه را به آنان نمی داد. از این رو، می توان گفت که زید از نظر ضرورت موظف به قیام نبوده است؛ زیرا اگر چنین وظیفه ای داشت هرگز امام او

۱. نک: همان، صص ۵۳-۵۴؛ بحار الانوار، ج

۱۱، ص ۴۲.

۲. الارشاد، ج ۲، ص ۲۴۷.

۳. نک: تاریخ الطبری، ج ۸، ص ۸۵.